



شهید عباس علی مددی

ولادت: ۱۳۴۶/۱۱/۲۰، استان تهران

پذیرش در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی

شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۱، شلمچه، عملیات کربلای ۵

آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۶، ردیف ۱۱، شماره ۳۷

#### زندگی نامه

شهید عباس علی مددی در بیستمین روز از بهمن ۱۳۴۶ در شهر تهران چشم به جهان گشود. دوران کودکی را در محله اتابک از مناطق مذهبی و جنوب شرقی تهران سپری کرد و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و راهنمایی، دوره متوسطه را در دبیرستان میرداماد آغاز کرد.

هم‌زمان با آغازین نغمه‌های انقلاب، در تظاهرات و راهپیمایی‌ها علیه رژیم پهلوی حضور می‌یافت. با شروع جنگ تحمیلی و مقارن با تحصیل در سال سوم دبیرستان و پس از امتحانات خرداد به جبهه کردستان اعزام شد و پس از شروع سال تحصیلی برای ادامه تحصیل به مدرسه بازگشت و خود را برای پایان دوره متوسطه و شرکت در کنکور سراسری سال ۱۳۶۵ آماده نمود.

پس از شرکت در کنکور عازم جبهه‌های جنوب کشور گردید و در واحد زرهی لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) به عنوان رزمنده پیاده‌نظام معرفی شد. پس از پذیرش در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی با استفاده از مرخصی اقدام به ثبت‌نام و شرکت در اولین جلسات درس دانشگاه نمود، اما بار دیگر به جبهه رفت و در عملیات کربلای ۵ شرکت کرد. او در شب سوم عملیات (بیست و یکم دی ۱۳۶۵) هنگام پیش‌روی در منطقه شلمچه، از ناحیه کتف و پهلو مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت. هم‌زمانش در صدد جابجایی او به پشت جبهه برآمدند که به دلیل رسیدن به اهداف عملیات با مخالفت وی مواجه شدند؛ بنابراین آنها به پیش‌روی خود به سمت دشمن ادامه دادند و در هنگام بازگشت اثری از پیکر مجروح علی مددی نیافتند و از این رو وی شهید جاویدالایر می‌شود؛ تا این که پیکر او در مرداد ماه ۱۳۷۴ همراه با سه هزار شهید دیگر تفحص و به وطن باز گردانده می‌شود.

## فرازی از وصیت‌نامه

خدایا! چگونه تو را شکر گویم که شهادت را نصیب من کردی و نگذاشتی بعد از یک عمر گناه‌کاری و با روی سیاه در رختخواب با ذلت جان بدهم. خدایا! چگونه تو را شکر گویم که شهادت را چون شربت‌ی گوارا در نظرم جلوه‌گر ساختی تا برای به دست آوردن آن، جان خود را فدا کنم. خدایا! تو را چگونه شکر گویم که زندگی مرا مقارن با حکومت اسلامی در کشورم قرار دادی تا از آلودگی‌ها نجات یابم. حسین عزیز! اگر در روز عاشورا نبودم که تو را یاری کنم، هم اکنون نیک می‌بینی که لباس رزم بر تن کرده‌ام و راهی عملیات می‌باشم. آرزو دارم که با همین لباس رزم، سربلند نزد تو آیم و خدمت‌گزار تو گردم.

ای امام عزیز، ای پدر بزرگوار بسیجی‌ها و ای حبیب‌بن‌مظاهر زمان! در این لحظات عزیز و در این مکان مقدس، خالصانه‌ترین و گرم‌ترین سلام‌ها را که از اعماق قلبم سرچشمه می‌گیرد، برایت می‌فرستم. امام عزیز! تو به لطف خداوند مرا از منجلابی که می‌رفت تا در آن غرق شوم، نجاتم دادی؛ در برابر این لطف تو چه می‌توانم بگویم که زبانم قاصر است.

پدر عزیزم! مادر گرامی‌ام! خداوند خیرتان بدهد که جوانی را پرورش دادید و او را برای رضای خداوند و پایداری دین خدا به قربانگاه معشوق فرستادید؛ خداوند اجر و پاداش نیکو به شما عنایت فرماید. ای مادر عزیزتر از جانم! صابر باش و مادر وهب را الگوی خود قرار بده که کفن بر تن فرزندش کرد و او را به میدان رزم فرستاد.

از خواهران گرامی‌ام می‌خواهم که الگویشان زینب باشد؛ حجاب خود را حفظ کنند و بر شهادت من اندوهگین نباشند که شهادت رحمتی است خداوندی که نصیب هر کسی نمی‌شود. هم‌چون زینب مقاوم و صبور باشید.